

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقریرات درس خارج اصول

حضرت آیت الله سید محمد رضا مدّسی طباطبائی نرودی دست برکات

دوره‌ی دوم - سال یازدهم - سال تحصیلی ۹۳-۹۴

جلسه ۱۰۰ - سه‌شنبه ۹۴/۳/۵

بررسی جریان استصحاب در احکام وضعیه

در نظر بدوی روشن است که اطلاق ادله‌ی استصحاب هم شامل احکام وضعیه می‌شود و هم احکام تکلیفیه را در برمی‌گیرد و بلکه مورد صحیح‌هی زراره حکم وضعی طهارت بود، با این حال باید بررسی نمود که آیا جریان استصحاب در همه‌ی احکام وضعیه جاری است یا حداقل در برخی از آن‌ها مبتلای به اشکال است؟ این تفصیل باعث شده است اصولیون بحث‌های جالبی پیرامون حقیقت حکم و همچنین حکم تکلیفی و وضعی مطرح نمایند.

اینکه حقیقت حکم، امری اعتباری است تردیدی در آن نیست و تقریباً همگان آن را قبول دارند، ولی باید دید چه تفاوتی میان حکم وضعی و تکلیفی وجود دارد.

حکم تکلیفی یعنی حکمی که در آن اقتضاء فعل یا عدم فعل و یا تخییر وجود دارد. به تعبیری یعنی: ما فیه الاقتضاء او التخییر، مانند حکم «وجوب» که در آن اقتضاء فعل با منع از ترک وجود دارد، یا «حرمت» که دارای اقتضاء عدم فعل با منع از فعل است، «استحباب» نیز اقتضاء فعل همراه ترخیص در ترک است و «کراهت» اقتضاء عدم فعل با ترخیص در فعل، «اباحه» نیز به معنای عدم اقتضاء فعل و عدم فعل یعنی «تخییر» است.

هر آنچه غیر از حکم تکلیفی باشد و اعتباری باشد حکم وضعی نامیده می‌شود؛ اعم از سبیت، شرطیت، مانعیت، رافعیّت، حجّیت، ملکیت، قضاوت و...، سایر تقسیمات حکم وضعی نیز اهمیت چندانی ندارد و اگر مواردی دارای اهمیت باشد در مبحث مربوط به آن ذکر می‌شود.

مقدمه: انواع مفاهیم

فلاسفه و به تبع آنها بسیاری از اصولیون محقق، مفاهیم را به سه نوع تقسیم نموده‌اند:

۱. مفاهیم ماهوی یا به تعبیر دیگر، مفاهیم متأصل یا ذاتی

این مفاهیم حقیقت اشیاء را به انسان نشان می‌دهد و قالبی است که ذات اشیاء را حکایت می‌کند که اگر آن مفهوم منطبق بر خارج گردد و لباس خارج را بپوشد تمام حقیقت آن شیء را خواهد داشت. مثلاً مفهوم «آب» یا «انسان»، ماهیت و حقیقت آب و انسان را نشان می‌دهد و به تعبیر دیگر صورت آب یا انسان در ذهن می‌تواند تمام حقیقت ممکن خود را به عنوان امری مجزای از سایر حقایق بیان کند. این مفاهیم به این دلیل «مفاهیم ماهوی و ذاتی» یا «متأصل» نامیده می‌شوند.

۲. مفاهیم انتزاعی

این مفاهیم حکایت کننده‌ی حقیقت و هویت اشیاء نیستند، بلکه تنها از احکام و حیثیات اشیاء حکایت دارند که آن حیثیت می‌تواند در اشیاء دیگر نیز باشد. مثلاً با برخورد به آتشی که چیزی را می‌سوزاند، صورتی از آتش و صورتی از شیء سوخته شده در ذهن به وجود می‌آید، ولی علاوه بر آتش عنوان دیگری مثل علت و سبب سوختن از آن انتزاع می‌شود؛ کما اینکه از شیء سوخته شده نیز عنوان معلول و مسبب انتزاع می‌شود.

علت و سبب، عنوانی است که ما بحذائی جدای از آتش ندارد، بلکه عقل از خصوصیت و ویژگی نار که موجب سوختن می‌شود عنوان سبب و علت را انتزاع می‌کند؛ به خلاف مفهوم متأصل که ما بحذاء دارد. لذا به مفاهیم انتزاعی «محمولات بالضمیمة» گفته می‌شود؛ زیرا از صمیم ذات شیء بدون اضافه‌ی چیزی انتزاع می‌شوند و بالتحلیل و تعمل عقلی به دست می‌آیند و این گونه نیست که به صورت خودکار در ذهن ایجاد گردند بلکه نیاز به کارکرد و کند و کاو ذهنی دارند.

محمولات بالضمیمة در مقابل «محمولات بالضمیمة» قرار دارند. عنوانی مانند «علت» و «سبب» با ضمیمه کردن چیزی به آتش حاصل نمی‌شود، ولی وقتی گفته می‌شود «زید عادل» وصف عدالت باید به زید ضمیمه شود تا عنوان «عادل» یا «عالم» صادق باشد. لهذا این اوصاف، اوصاف بالضمیمة شمرده می‌شوند؛ به خلاف اوصافی مانند «ممکن»، «زوج»، «علّة» و ... که اوصاف بالضمیمة هستند.

بنابر مشهور تمام مقولات دهگانه‌ی ارسطویی مفاهیم ماهوی و متأصل هستند که از محمولات بالضمیمة محسوب می‌شوند، هرچند برخی در این نظر اشکال کرده‌اند و به نظر، همه‌ی این مقولات چنین نیستند.

گاهی در فلسفه از مفاهیم انتزاعی به مفاهیم اعتباری نیز تعبیر می‌شود؛ زیرا واژه‌ی اعتباری اصطلاحات مختلفی دارد و در یک اصطلاح، مرادف با انتزاعی است.

آیا مفاهیم انتزاعیه موجود هستند؟

اینکه مفاهیم متأصل موجودند امری واضح است (البته بنابر مسلک و فلسفه‌ی مشاء) اما در مورد مفاهیم انتزاعی باید گفت قطعاً به نحو مفاهیم ماهوی موجود نیستند؛ یعنی دارای ما بازاء خارجی نیستند، اما می‌توانیم بگوییم این مفاهیم نیز به وجود منشأ انتزاع خود موجود هستند؛ مثلاً سببیت نار برای احتراق موجود است اما نه وجودی که زائد بر اصل نار باشد، بلکه موجود به وجود نار است؛ یعنی جاعل با جعل نار، سببیت آن برای احتراق را نیز جعل نموده است هرچند این جعل، جعل بالاصالة نیست.

به تعبیر دیگر جعل اربعه، جعل اثنین و ... کافی است در اینکه گفته شود زوجیت آنها نیز جعل شده است و همراه آنها موجود است و نیاز به جعل جداگانه‌ای ندارد و همین که جاعل، چهار یا دو را جعل نمود زوجیت منجعل است و نیازی به جعل ندارد. لهذا مفاهیم انتزاعی مانند زوجیت، علیت، و... موجود به وجود منشأ انتزاع خود هستند.

۳. مفاهیم اعتباریه‌ی محضه

مقصود از اعتباری در اینجا، اعتباری به معنای اخص است؛ یعنی مفاهیمی که نه حاکی از حقایق متأصل هستند نه بیان‌گر حیثیات و احکام حقایق متأصل هستند، بلکه ساخته و پرداخته‌ی ذهن انسان هستند بدون اینکه از واقعیتی ماوراء خود حکایت کنند؛ مثلاً تصور غول یا کوهی از طلا یا خورشید خاموش، از این نوع مفاهیم شمرده می‌شوند. ولکن می‌دانیم انسان عاقل کار لغو انجام نمی‌دهد و لذا گاهی مفاهیمی را خلق می‌کند تا اغراض و آثاری بر آن مترتب نماید؛ مثلاً شخصی را به عنوان رئیس اعتبار می‌کنند. عنوان «ریاست» عنوانی اعتباری است که حاکی از واقعیتی خارجی نیست، ولی انسان‌ها برای اینکه فلان مجتمع یا گروه دارای نظم و مدیریت واحدی باشد این عنوان را برای این شخص اعتبار می‌کنند، یا گاهی گفته می‌شود فلان شخص مالک فلان شیء است در حالی که در خارج و تکوین امر جدیدی و رابطه‌ی خاصی میان فلان شخص و آن شیء پدید نیامده است، اما به خاطر مصالحی این شخص را مالک فرض می‌کنند و دیگران را مالک نمی‌دانند. این دسته از مفاهیم را مفاهیم اعتباریه‌ی محضه می‌گویند.

اینکه این مفاهیم اعتباری از دیدگاه روان‌شناختی فلسفی چگونه پدید می‌آیند و به چه دلیل انسان‌ها این مفاهیم را جعل می‌کنند، بحث جالبی است که برای فهم این مفاهیم نیز مفید است و در کتاب فلسفه‌ی

اخلاق بدن پرداخته‌ایم و در اینجا اندکی به آن اشاره می‌کنیم.

این مفاهیم از تکوین اقتباس شده‌اند؛ مثلاً مفهوم «ریاست» از رابطه‌ی رأس با بدن اقتباس شده است و همان‌گونه که رأس مدیریت بدن را در اختیار دارد انسان‌ها نیز در میان خودشان شخصی را رأس قرار می‌دهند تا همان کاری را که رأس برای بدن انجام می‌دهد برای انسان‌ها انجام دهند، یا وقتی در تکوین انسان مالک اعضاء بدن خود است و می‌تواند هر تصرفی در آن انجام دهد و دیگران این رابطه و تسلط را ندارند، همانند این رابطه را میان افراد و اشیاء قرار می‌دهند و مفهوم «ملکیت» را اعتبار می‌کنند و می‌گویند فلانی مالک این زمین است؛ یعنی او می‌تواند هر تصرفی در آن انجام دهد و دیگران این حق را ندارند و بدین وسیله نظمی در جامعه برقرار می‌شود.

وجوب، حرمت، استحباب، کراهت، اباحه و سایر مفاهیم اعتباریه، یا مستقیماً از تکوین اقتباس شده‌اند و یا بالواسطه اقتباس شده‌اند؛ مثلاً انسان‌ها دیده‌اند در انجام برخی امور اجبار دارند و نسبت به امور دیگر هرچند تمایل دارند اما اجباری ندارند و نسبت به امور دیگر کاملاً وجود و عدم آنها برای انسان حالت تساوی دارد.

فرض کنید کسی دچار لرزش و ارتعاش دست شده است و نمی‌تواند از لرزش دست خود ممانعت کند، این یعنی ضرورت لرزش، از این حالت انسان‌ها برای برخی امور که باید انجام شوند مفهومی به نام «وجوب» یا «ضرورت» را اعتبار می‌کنند.

مقرر: سید حامد طاهری

ویرایش و استخراج منابع: محمد عبدالهی